

بهارهای ناپایدار دموکراسی، و بهار «دوم» خرداد»

عبدالرضا سالار بهزادی

فضای باز سیاسی و اجتماعی که در پی هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ در ایران پدید آمده است و تنشهای موجود در جامعه که به نظر می‌رسد از تبعات طبیعی این «فضای باز» باشد، دل‌های بسیاری را نگران خود دارد تا مبادا این بار نیز تجربه «دموکراسی» در ایران به همان سرنواستی دچار گردد که تجارب گذشته ما در این باره بدان انجامید. در تاریخ جدید و معاصر ایران - از انقلاب مشروطیت تا کنون، کمی کمتر از یک قرن گذشته - چهار دوره دموکراسی قابل تشخیص و تمیز است: دوره نخست، دوران انقلاب اول مشروطه تا بمباران مجلس شورای ملی و سلطه «استبداد صغیر»؛ دوره دوم، از فتح تهران توسط انقلابیون و خلع محمدعلی شاه قاجار از سلطنت و جلوس احمدشاه خردسال بر تخت سلطنت، تا خلع قاجاریه از سلطنت و تفویض سلطنت به رضا خان. برخی صاحب‌نظران و مورخان، با توجه به کوتاهی نسبی دوران «استبداد صغیر» و ادامه هر چند مخفیانه مبارزه در طول این دوران، این دو دوره را دوره واحدی در نظر می‌گیرند؛ دوره سوم، از استعفا و تبعید رضاشاه توسط اشغالگران انگلیسی و رسیدن محمد رضا به سلطنت تا سرنگونی دولت روانشاد دکتر محمد مصدق در ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲؛ دوره چهارم، از آغاز سیاست «فضای باز» شاه در سال ۱۳۵۶ به دنبال فشارهای دولت دموکرات کارتر و بروز نخستین شراره‌های انقلاب تا... و اینک دل‌های بسیاری که «انسان» را «شریف» می‌دانند و «خلیفه‌الله فی الارض»، در این بهار پنجم به نگرانی در سینه‌ها می‌تپند. شاید اصولی‌ترین راه برای جلوگیری از تجدید تجربه‌های تلخ، «عبرت گرفتن از تاریخ» باشد: آنچه همه آن جوان‌های نورسته «آزادی» را لگدمال کرد باز شناسیم، مگر مجال احتراز از آنها برایمان پدید آید.

در نخستین نگاه آنچه بیش از همه چیز به آدمی قوت قلب و امیدواری می‌بخشد مشاهده رشد مدنی جامعه ایرانی است. عملکرد ملت ایران در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری نشان داد که این ملت، هر چند به تأخیر، سرانجام به رشد و بلوغی مدنی دست یافته و قادر است با

استفاده از ابزارهای قانونی در اختیار خود، و بدون توسل به خشونت و روش‌های افراطی، تحولات مورد نظر خود را در جامعه ایجاد کند. مهمتر از آن، در دو سالی که از انتخابات دوم خرداد گذشته است، این ملت با نشان دادن هوشیاری فراوان و خویش‌تنداری قابل ستایش در برابر انواع تحریکاتی که از سوی برخی جناح‌های مخالف «آزادی» - مخالفان سیاسی و مخالفان «ایدئولوژیک» آزادی - برای سوق دادن جامعه به سوی خشونت و افراط کاری به عمل آمده است، در عین حال با پافشاری بر مواضع حق و حقوق قانونی خویش رشد و بلوغ مدنی خود را بیش از پیش به اثبات رسانده است. جست‌جوی راهکارهای قانونی و مشروع برای تحقق خواسته‌ها و تحولات مورد نظر خود و آگاهی از حقوق قانونی خود و توسل به شیوه‌های مشروع و قانونی در احقاق آن حقوق حتی آن زمان که با خشونت و بی‌قانونی مورد تعرض و تجاوز قرار گرفته است، و مهمتر از همه خودباوری در عرصه تعارضات و در برابر انواع تهدیدها و رویارویی هوشیارانه با همه تهدیدها و تجاوزها بدون فروافتادن در ورطه خشونت و افراط کاری و هتاک و در کنار آن درک واقعیتها و حد و مرز تواناییها، درک طبیعت تدریجی تحولات اصلاحی بویژه در زمینه اقتصاد، توانایی تفاهم و همدلی با دولتی که حسن نیت آن را درک کرده است و اعطای شکیبانه فرصت به آن دولت،... همه و همه نشان از رشد و بلوغی فکری و نیز روحی و عاطفی و آشنایی با زیربوم‌های مدنیت سیاسی جدید در جامعه دارد که فقدان آن در مقاطع حساسی از تاریخ گذشته ما به سرکوب نهال تازه سربر آورده دموکراسی و «جامعه مدنی» و سوءاستفاده قدرتمندان انحصار طلب و سرکوبگر انجامیده بود.

در کنار این رشد مدنی، مقایسه «جامعه مدنی» نوپای امروز با تجربه‌های چهارگانه دموکراسی در گذشته، ما را متوجه تفاوت‌های ماهوی، یا جوه تشابه دیگری می‌کند که بررسی آنها می‌تواند عبرت آموز باشد. در این مختصر قصد بررسی کامل و جامع و همه‌جانبه موضوع مورد بحث را نداریم، بلکه سعی بر آن است که خطوط کلی

بحث ترسیم گردد، شاید در فرصتی دیگر با مجالی بیشتر توفیق بررسی دقیقتر و جامعتری دست دهد.

در بررسی تجربه دموکراسی در ایران در مقاطع چهارگانه‌ای که برشمردیم شاید درست آن باشد که نخست به وجوه اشتراك و تعیین عوامل پدیدآورنده آنها نظر اندازیم و سپس با مقایسه آنها با شرایط حاضر، به عواملی که شکست آن تجربه‌ها را باعث شده است بپردازیم. هرچند تجارب تاریخی، به دلایل بدیهی، هرگز نمی‌تواند عیناً تکرار شود. و همین امر از جمله وجوه عمده افتراق تاریخ و علوم اجتماعی، با علوم تجربی است. اما می‌توان در تجارب مشابه به دنبال عوامل ساختاری مشابه گشت، و با در نظر گرفتن همه وجوه متغیر، به مقایسه آنها پرداخت. از جمله عوامل ساختاری که در بررسی تجربه‌های دموکراسی در ایران باید مورد مطالعه و امعان نظر قرار گیرد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) مسئله تحزب و نقش احزاب؛ ب) نحوه ایجاد فضای مشارکت سیاسی و نقش حکومت‌های وقت در آن؛ ج) پارامتر اقتصادی و نقش آن در ایجاد، توسعه، یا سرکوب و توقف دموکراسی؛ د) سیاست‌های بین‌المللی و قدرتهای خارجی؛ و سرانجام ه) نقش، پایگاه، و شیوه‌های عمل مخالفان آزادی.

بار دیگر تأکید می‌کنیم که این یک بررسی و تحقیق جامع و روشمند و آماری نیست، بلکه طرحی است کلی و نظری، لذا هرگز ادعا نمی‌شود که فهرست بالا فهرستی جامع و کامل است، بلکه چنان که اشاره شد عوامل فوق «از جمله» عواملی است که باید مورد بررسی قرار گیرد.

احزاب سیاسی را باید، در کنار مطبوعات آزاد، در کنار نظام پارلمانی و انتخابات آزاد، در کنار آزادی بیان و اجتماعات، از لوازم و ارکان دموکراسی دانست. دموکراسی ناظر بر این واقعیت بدیهی، انکارناپذیر، و تغییرناپذیر است که در هر جامعه‌ای، هرچند کوچک، تفاوت آراء، افکار و سلیقه‌ها وجود دارد، و هر رأی و فکر و سلیقه‌ای همانقدر حق دارد مورد داوری عمومی قرار گیرد که دیگری، و بدین ترتیب برای افراد

انسان، بعنوان موجوداتی اجتماعی، این شعور، و این شرف و حرمت، و در نتیجه این حق را قائل است که با بیان نظرات خود در تعیین سرنوشت سیاسی-اجتماعی، و در دیدی گسترده‌تر و علمی، سرنوشت خود و فرزندان و اخلاف خود، مشارکت جوید. انتخابات و مشارکت در تعیین هیأت حاکمه جامعه-هیأت حاکمه به مفهوم کلی- از طریق رأی دادن، بخشی از حق را تحقق می‌بخشد، اما نه تمامی آن را. با توجه به پویایی هستی و پویایی تفکر آدمی از یکسو، و پویایی جامعه و زندگی اجتماعی از سوی دیگر، در هر مورد از مسائل زندگی اجتماعی هر کس نظرات و تفکراتی دارد که باید آنها را به گونه‌ای و از راهی مطرح سازد، تعالی و تکامل بخشد، و حاصل تکامل بخشیده شده آن در تعاطی با دیگران را به فعل درآورد. این استدلال که مردم با شرکت در انتخابات این حق را به نمایندگان خود تفویض می‌کنند، استدلالی نارساست. چرا که نمایندگان هرچند با آراء اکثریت انتخاب می‌شوند، اما- دستکم در تئوری- عنوان نماینده عموم افراد یک جامعه را دارند، و با این فرض که دموکراسی دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت نیست، این نمایندگان باید به گونه‌ای منعکس کننده نظریات همه گروه‌ها و همه مردم باشند. با این همه، در خوشبینانه‌ترین تعبیر، نمایندگان تنها می‌توانند منعکس کننده برآیند نظریات و آراء موکلان خود باشند. از دیگر سو، بدیهی است که در عمل امکان انعکاس نظرها و آراء يك يك افراد جامعه وجود ندارد. لذا احزاب بعنوان ابزاری برای جمع‌بندی، کانالیزه کردن، انعکاس، و بالاخره سعی در عملی ساختن نظریات مختلف در جامعه، و در عین حال مانعی برای تشبث افکار و هرچ و مرج فکری، و وسیله‌ای برای تحقق بخشیدن به مشارکت سیاسی افراد جامعه، از لوازم و ارکان اصلی و اساسی دموکراسی به‌شمار می‌روند.

تحزب در معنای سیاسی متداول خود، همانقدر در فرهنگ ما وارداتی است که نفس دموکراسی. برخی صاحب‌نظران برآنند که در ایران مذهب همان نقش احزاب سیاسی در غرب را بازی کرده است.^۱ این نظر هرچند به تعبیر و تأویلی می‌تواند درست باشد، اما در همان معنای

○ دل‌های بسیاری که انسان را «شریف» می‌دانند و «خلیفه‌الله فی الارض»، به نگرانی در سینه‌ها می‌تپند. شاید بهترین راه برای جلوگیری از تجدید تجربه‌های تلخ، «عبرت گرفتن از تاریخ» باشد: بازشناختن آنچه در گذشته جوانه‌های «آزادی» را لگدمال کرد.

اجرا شده و لذا نمی‌توان آن را نقشی نهادینه شده در فرهنگ ما دانست، اما به هر تقدیر پیشینه و سنتی ایجاد کرده است که برخی آن را از جمله موانع عمده رشد احزاب سیاسی امروزی در جامعه ایران دانسته‌اند.^۲

در جریان انقلاب مشروطیت و تحولات فرهنگی که به بروز این انقلاب انجامید، شاید زمینه‌هایی برای تشکیل احزاب سیاسی امروزی ایجاد شده بود. در این مورد بخصوص باید به تأثیر جریان سوسیال دموکراسی در کشور روسیه بر آزادیخواهان و انقلابیون ایرانی، و بویژه به علت نزدیکی زبان و فرهنگ و همسایگی آذربایجان ایران و آذربایجان روسیه و فعالیت شدید احزاب انقلابی روسیه در منطقه قفقاز و تأثیر جریانهای مزبور بر انقلابیون آذربایجان ایران اشاره کرد که به تأسیس «مرکز غیبی تبریز» در بحبوحه انقلاب مشروطه (۱۳۲۳ ه.ق.) با همکاری نزدیک سران فرقه اجتماعیهون - عامیون (Social Democrat) باکو انجامید. در جریان انقلاب در تهران انجمنهای متعددی تشکیل شد که از آن میان بویژه باید به «انجمن مخفی» که در ۱۳۲۲ ه.ق. به پیشنهاد سید محمد مجتهد طباطبایی، و «انجمن ملی» که در همان سال با همکاری افرادی چون میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، ملک‌المتکلمین، و غیره تأسیس شد اشاره کرد. با پیروزی مشروطیت و تشکیل مجلس اول، کار انجمن‌سازی و «انجمن‌بازی» رواج و رونق فراوان یافت. این انجمنها که باید آنها را نخستین تشکیلات شبه حزبی در ایران دانست بدون هرگونه پایگاه یا استناد سیاسی یا ایدئولوژیک، و بدون سازمان صحیح، و در بهترین حالت صرفاً به نیت خیر و صلاح اندیشی و پشتیبانی از مجلس و مشروطیت، اما غالباً بنابر منافع و مطامع شخصی و گروهی تشکیل شد و تعدد بی‌حد و حصر و دخالت‌های بی‌پروای آنها در کار دولت و مجلس هرج و مرجی ایجاد کرد که به ترور اتابک، و سرانجام به بمباران مجلس و تعطیل مشروطیت و دوره استبداد صغیر انجامید. جالب آن که در جریان «کودتای ذیقعه» (که به ماجرای تویخانه مشهور شد) همین انجمنهای غالباً مسلح که به نام دفاع از مشروطه و مجلس مهمترین عامل بحران

محدود و تأویلی نیز تعلق آن به تاریخ گذشته و عدم مصداق آن در نظام سیاسی-اجتماعی نو از آنجا آشکار است که از زمان مشروطیت به بعد مذهب هرگز جای احزاب سیاسی را نگرفته و همان کاربرد احزاب سیاسی را در تحولات سیاسی-اجتماعی ایران نداشته است. مذهب در جوامع امروز قادر است نقطه خیزش و مرجع و مستند ایدئولوژیک برای احزاب سیاسی باشد، مانند حزب دموکرات مسیحی در آلمان، حزب رفاه در ترکیه، یا حزب جمهوری اسلامی در ایران پس از انقلاب، و فدائیان اسلام، نهضت آزادی و... قبل از انقلاب. همان تفکری که مذهب را جایگزین احزاب سیاسی مدرن در ایران می‌داند، در تحلیل نهایی بر آن است که جامعه اسلامی نه نیازی به دموکراسی مرسوم دارد و نه نیازی به ابزار و لوازم آن دموکراسی. همین تفکر است که در جریان انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری پیشنهاد حذف مشخصه «جمهوری» را از نظام «جمهوری اسلامی ایران» مطرح ساخت. به بیان دیگر، این تفکر با استناد به جنبه اجتماعی اسلام آن را تا حدیک ایدئولوژی حزبی تقلیل می‌دهد. اما واقعیت آن است که به گفته یکی از جامعه‌شناسان و متفکران اسلامی «... اسلام از آنجایی که تعهدی در عرصه اجتماع دارد یک ایدئولوژی است و از آنجایی که جوهر این ایدئولوژی جهان‌بینی است فراتر از جهت‌گیریهای ایدئولوژیک اجتماعی-سیاسی روز است.»^۲ لذا از آنجا که تحزب در معنای متداول سیاسی-اجتماعی آن در قرون جدید در فرهنگ سیاسی تاریخی ما جایی نداشته، ناگزیر برخی نهادهای دینی و مذهبی مانند مساجد، علما، مجتهدین، و مراجع مذهبی برخی از نقشهایی را که احزاب سیاسی در جوامع غربی، حتی در قرون وسطی، ایفا کرده‌اند، مانند انعکاس آراء و نظرات افراد جامعه، سازمان دادن به فعالیت آنها و... یا در جهت عکس‌اموری چون توجیه سیاست‌های حکومت و بسیج توده‌ها در پشتیبانی از حکومت وقت در بعضی مقاطع خاص بر عهده گرفته‌اند. بارزترین نمونه در تاریخ جدید ایران، ماجرای تحریم تنباکو است، که بسیاری آن را در واقع نقطه عطف تاریخ جدید ایران می‌دانند. این نقش مذهب هر چند همواره به صورت گزینشی

○ عملکرد ملت ایران در دوم خرداد ۱۳۷۶ نشان داد که این ملت به رشد و بلوغی مدنی دست یافته و قادر است با استفاده از ابزارهای قانونی و بدون توسل به خشونت تحولات مورد نظر خود را در جامعه ایجاد کند.

سیاسی بودند، «بکلی فلج شده» و هیچ گونه «آثار حیاتی» از خود نشان ندادند.^۴ به نظر می‌رسد که الگوی این انجمنها در واقع نه احزاب سیاسی اروپایی، که بیشتر هسته‌های انقلابی روسی بوده است. به هر تقدیر، در مجلس اول هر چند جز این انجمنها حزبی سیاسی در کار نبود، اما نمایندگان برحسب تمایلات و مواضع سیاسی‌شان به دو گروه «اعتدالیون»، که اکثریت نسبی را داشتند، و آزادیخواهان (یا دموکراتها) تقسیم می‌شدند. غیر از این دو گروه، در واقع معدودی از نمایندگان دموکرات که تقی‌زاده و میرزا ابراهیم آقای تبریزی از وکلای تبریز از سردستگان آنها به‌شمار می‌رفتند، با انجمن آذربایجان که از جمله انجمنهای تندرو بود و با حیدرخان عمواغلی که ظاهراً نماینده و فرستاده کمیته مرکزی اجتماعيون باکو بود، و نیز با محمد امین رسولزاده از انقلابيون آذربایجان روسیه که بیشتر تفکرات ناسیونالیستی ترکی داشت، همکاری نزدیک داشتند، به افراطيون معروف بودند. به هر حال، این دسته‌بندیها نزدیکترین صورت به احزاب سیاسی امروزی است که در مجلس اول سراغ داریم.

شاید از مهمترین دستاوردهای مباران مجلس و استبداد صغیر برای دموکراسی پارلمانی در ایران یکی مسافرت بالاجبار گروهی از سیاسیون آزادیخواه ایران همچون تقی‌زاده و معاضدالسلطنه پیرنیا و دیگران به اروپا و آشنایی نزدیک آنان با نظامهای اروپایی و مخصوصاً با حزب، و در نتیجه رها شدن از یوغ تأثیر مخرب اندیشه حزب انقلابی روسی، که تنها آشنایی نسبی آنها با حزب تا آن زمان به‌شمار می‌رفت، و دیگر شکست تجربه انجمنها و درک لزوم تشکیلات اصولی سیاسی و حزبی برای زنده نگاهداشتن مشروطیت توسط سیاسیون ایرانی بود.

حزب سیاسی با تشکیل مجلس دوم و پدید آمدن رسمی احزاب «دموکرات» یا «عامیون»، که آن را نماد رسمی همان تشکیلات مخفی «اجتماعيون - عاميون» می‌دانند،^۵ و «اعتدالیون» و نیز احزاب کوچکتر «انفصالی» و «ترقیخواهان لیبرال» اساس محکمتر و جدی‌تری پیدا کرد. اما در اینجا دو نکته قابل توجه وجود دارد: نخست آن که با وجود فعالیت احزاب، و

تشکیلات بالنسبه وسیع برخی از آنها چون حزب دموکرات، این احزاب هرگز نتوانستند رابطه نزدیک و ارگانیک با توده مردم ایجاد کنند، بطوری که در جریان انتخابات مجلس سوم (۱۳۳۳ ه. ق. ۱۰) یعنی نخستین انتخاباتی که می‌توانست، و انتظار می‌رفت، براساس فعالیت احزاب برگزار شود، به نوشته یکی از روزنامه‌ها در همان زمان، «... یکی از مشخصات انتخابات در این دوره (دوره سوم)، مانند دوره دوم این است که احزاب در هیچ یک از ایالات پایگاه حزبی مشخصی ندارند، و نتیجه انتخابات از لحاظ حزبی درهم و نامشخص است.»^۶ و چنان که یکی از محققان تاریخ احزاب به‌درستی اشاره کرده است: «... در واقع می‌توان گفت که در بیشتر مواقع انتخابات یک مبارزه حزبی نبوده است.»^۷ هر چند علل مقطعی چندی برای این امر ذکر شده است، از جمله مخالفت شدید نیروهای مسلط خارجی بویژه روسیه و هیأت حاکمه ایران بویژه ناصرالملک نایب‌السلطنه با تحزب بطور عام و بویژه با حزب دموکرات که از اساس و ایدئولوژی و تشکیلات منسجم تری در قیاس با دیگر احزاب برخوردار بود، تضعیف احزاب در دوران فترت بیش از چهارساله بین مجالس دوم و سوم، و غیره، اما در عین حال می‌خوانیم که در همان دوران، با وجود تضعیف و تقریباً تعطیل شدن حزب دموکرات در مرکز، این حزب توانست در ایالات تشکیلات مرتب‌تر و بالنسبه گسترده‌ای ایجاد کند.^۸

نکته دوم آن که ادوار دوم و سوم مجلس شورای ملی، یعنی ادواری را که طی آنها حزب در فرهنگ سیاسی جامعه ایرانی شروع به رشد و گسترش کرده بود، همان فعالیت احزاب و بویژه حزب دموکرات به تعطیلی کشاند: دوره دوم با اولتیماتوم روسیه و «کودتای صمصام‌السلطنه»، و دوره سوم در جریان جنگ جهانی اول با در تعارض قرار گرفتن استقلال و موجودیت کشور با پشتیبانی کامل و تبلیغات گسترده حزب دموکرات و نمایندگانش در مجلس به سود آلمان و تهییج و تحریک توده مردم بدین منظور. سرکار خانم دکتر منصوره اتحادیه (نظام مافی) محقق ارجمند از این امر نتیجه گرفته‌اند که در شرایط سلطه

○ احزاب سیاسی، در کنار مطبوعات آزاد، نظام پارلمانی و انتخابات آزاد، آزادی بیان و اجتماعات، از ارکان دموکراسی است.

○ احزاب بعنوان ابزاری برای جمع‌بندی، کانالیزه کردن، انعکاس، و بالاخره سعی در عملی ساختن نظرهای مختلف در جامعه، و در عین حال مانعی در راه تشکلت و هرج و مرج افکار، و وسیله تحقق بخشیدن به مشارکت سیاسی افراد جامعه، از لوازم و شالوده‌های دموکراسی به‌شمار می‌رود.

بی‌چون و چرای قدرتهای خارجی و درحالتی که کشور در وضع نیمه استعماری قرار داشته توسعه سیاسی، دموکراسی، و رشد و گسترش احزاب سیاسی محدود بوده و نمی‌توانسته کاملاً تحقق یابد.^۹ در حالی که در صحت نتیجه‌گیری فوق کوچکترین شك و شبهه‌ای نمی‌توان داشت، با بررسی دقیقتر و عمیقتر مسئله، به نتایج اساسی تری در مورد مسئله احزاب سیاسی، و کلاً توسعه سیاسی و دموکراسی در ایران می‌توان رسید. گذشته از مسئله دخالت‌های ناروا و مستقیم خارجیان، یکی از مسائلی که در آن هنگامه چرخ مملکت را تقریباً متوقف کرده بود، آشفته‌بازار «حزب بازی» و «فرقه‌بازی» - در مقابل تحزب راستین و اصیل - در ایران بود. در میان سطور متون تاریخی که در همان زمان نوشته شده یا دست‌اندر کاران زمانه بعداً نوشته‌اند، شاید بتوان تصویر و تصویری از آن آشفته‌بازار را مجسم کرد؛ اما، از آنجا که تاریخ‌نویسان سیاسی، بخصوص در کشور ما، برای خود رسالتی محدودتر قائل بوده‌اند، و ادبیات و داستان‌نویسی بیشتر به تصویر کل جامعه توجه دارد تا به صرف رویدادهای حکومتی، لذا شاید بهترین تصویر از آن آشفتگی و هنگامه زوال و انحطاط را بتوان در داستان زیبا نوشته مرحوم محمد حجازی (مطیع‌الدوله) یافت.^{۱۰}

باری، مجلس سوم و غوغای جنگ جهانی اول اوج رشد و گسترش تحزب در دوران پس از مشروطیت بود. از مجلس چهارم (۱۳۰۰ ه. ش.) به بعد آنچه بیشتر شاهدش هستیم رواج همان پدیده مخرب است که باید آن را از موانع عمده رشد و توسعه سیاسی در ایران به‌شمار آورد، یعنی پدیده «حزب بازی»، ایجاد احزاب خلق‌الساعه و فرمایشی، بدون هر گونه پایگاه ایدئولوژیک مشخص و بدون هر گونه پایگاه مردمی؛ احزابی که در مقاطع خاص و به‌صلاحدید صاحبان قدرت و نفوذ سیاسی به‌منظوری خاص و برای بهره‌برداری از یک موقعیت خاص، و بعدها به‌صورتی مخرب‌تر تنها برای نمایش صورت تحزب و دموکراسی در ایران ایجاد شدند. در دوره دوم اگر چه حزب اعتدالیون به‌صورت انفعالی در برابر دموکراتها که از ایدئولوژی منسجم‌تری

برخوردار بودند تشکیل شد، اما به هر حال از این اصالت تفکر و اندیشه برخوردار بود که با اساس ایدئولوژی سوسیالیسم، که زیربنای مرامنامه و ایدئولوژی دموکراتها بود، مخالف بود.^{۱۱} عملکرد ناصرالملک نایب‌السلطنه در دوره دوم مجلس و اجبار نمایندگان، اولاً به پیوستن به احزاب، و در واقع به تشکیل رسمی احزاب، و ثانیاً در ایجاد یک اکثریت حزبی از طریق ائتلاف با یکدیگر، هر چند تا اندازه‌ای از ترس و از کینه او نسبت به دموکراتها و قصد وی برای تضعیف دموکراتها سرچشمه می‌گرفت، اما نفس عمل را می‌توان دارای یک جنبه مثبت و یک جنبه منفی دانست: جنبه مثبت امر تلاش برای ایجاد نظام حزبی پارلمانی بر اساس سیستم دوحزبی (اکثریت و اقلیت) انگلیسی بود. این سیستم که ناصرالملک با وادار ساختن احزاب کوچکتر «اتفاق و ترقی» و «ترقیخواهان لیبرال» به ائتلاف با اعتدالیون - هر چند مرامنامه‌های این دو حزب از نظر ظاهر به اصول مرامنامه دموکراتها نزدیک‌تر بود^{۱۲} - سعی در ایجاد آن داشت، می‌توانست گذشته از آن که نمایندگان مجلس را در مباحثات و رأی‌گیریهای مجلس به یک انضباط حزبی وادار سازد، مانع هرج و مرج و تشتت آرای گردد که نظامهای چند حزبی پارلمانی قاره اروپا را بارها در مقاطع حساس تاریخ (از جمله، و بویژه، در اواخر دهه ۱۹۲۰ و دهه ۱۹۳۰ میلادی) با فلج کامل روبرو می‌ساخت. اما از بعد دیگر، شاید بتوان اقدام ناصرالملک را اولین گام در صراط نامیمونی دانست که به پدیده منحط و مخرب ایجاد احزاب فرمایشی در ایران منتهی شد.

باری، چنان که اشاره شد از مجلس چهارم به بعد همراه با قدرت گرفتن رضاخان، می‌بینیم که پس از تشکیل حزب سفارشی «تجدد» برای پیشبرد اهداف رضاخان در مجلس، احزاب رو به انحطاط می‌گذارند، و هر چه قدرت دیکتاتوری افزایش می‌یابد احزاب کم‌رنگتر می‌شوند، تا این که از مجلس هفتم به بعد همان صورت ظاهر نیز محو شده و دیگر اثری از احزاب در بقیه دوره رضاشاه دیده نمی‌شود.

با سرکوب تحزب در دوران دیکتاتوری رضاشاهی، یکی از نخستین تجلیات آزادی پس از شهریور ۱۳۲۰ شکل گرفتن احزاب است. دوران

دموکراسی سالهای ۲۰ تا ۳۲ به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر با نام حزب توده ایران همراه است. حزب توده، همچون حزب دموکرات در دوران مشروطیت، از ایدئولوژی، انسجام، و تشکیلاتی برخوردار بود که آن را به صورت قوی‌ترین حزب و تشکل سیاسی این دوران در آورد. اما متأسفانه، همانند حزب دموکرات، این ایدئولوژی، انسجام، و تشکیلات، چنان که تاریخ نشان داد، و حتی خود دست‌اندرکاران و رهبران حزب اعتراف کردند،^{۱۲} ریشه در خارج از مرزهای کشور داشت؛ نه فقط «وارداتی» بود، که به شهادت تاریخ و اعترافات سران «دست‌نشانده» بود. اما حزب توده نیز همچون سلفش حزب دموکرات، علیرغم این جنبه منفی توانست آثار مثبتی بر مسئله تحزب در آن دوران بگذارد: اولاً، باز هم مانند حزب دموکرات، توانست احزاب و گروههای دیگری را، ولو به صورت انفعالی و واکنشی به فعالیت و اداری؛ ثانیاً، توانست گروهها و احزاب دیگر را با تشکیلات منسجم و منضبط حزبی آشنا سازد. فعالیت و تشکیلات وسیع و گسترده حزب توده خود از عوامل بسیار مؤثر در گسترش دید و دانش توده مردم در زمینه مسائل سیاسی و سیاست روز بود. اما در همین دوران باز شاهد پدیده «حزب‌سازی» و ایجاد احزاب فرمایشی هستیم. حزب «دموکرات ایران» قوام‌السلطنه را می‌توان بارزترین نمونه شمرد. و بار دیگر می‌بینیم که پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نخستین قربانی سرکوب و دیکتاتوری احزاب هستند.

در سالهای پس از مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶ تحزب در ایران در دو لایه به حیاتی ضعیف ادامه داد: در لایه سطحی و بیرونی و «رسمی» تحزب فرمایشی با فعالیت احزاب مردم و ملیون، و سپس مردم و ایران نوین، و حزب پان‌ایرانیست بعنوان حزب کوچکتر اقلیت، نمایشی لوس و خنک از سیستم دو حزبی پارلمانی ارائه شد که بعداً، با او جگیری قدرت و دیکتاتوری شاه در سالهای نخست دهه ۱۳۵۰ همین نمایش بیمزه نیز موقوف شد، و شاه با صدور دستور انحلال احزاب موجود و تشکیل حزب واحد رستاخیز، به ارائه الگوی جدیدی از نظام تک حزبی پرداخت. نکته قابل تأمل در این مورد آن است که هرچه قدرت

دیکتاتوری فزونی می‌گیرد تحمل حتی مخالفت و اقلیت فرمایشی هم مشکلتر می‌شود.^{۱۴} و گر نه احزابی فرمایشی چون حزب مردم، ملیون، ایران نوین، یا پان‌ایرانیست نه تنها هیچ خطری برای نظام دیکتاتوری شاه نداشتند، که جز اجرا و اعمال خواسته‌ها و منویات وی هدفی برای آنها متصور نبود، کما آنکه بمحض صدور «فرمایش ملوکانه» آنها نیز با رضا و رغبت به انحلال خود تن دادند. اما این سرکوبگری و استبداد، طبیعت نظام «قیمومیت» است که شائبه هیچ‌گونه «اختلاف سلیقه» ای را بر نمی‌تابد، حتی اگر فرمایشی و نمایشی باشد.

در لایه مخفی و زیرزمینی و «غیرقانونی»، در دهه چهل شاهد رشد احزاب و گروههای اسلامی، و اسلامی-ملی، نظیر نهضت آزادی ایران، و جمعیت مؤتلفه اسلامی، و در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه شاهد رشد و گسترش احزاب و گروههای چپ مانند فدائیان خلق، و چپی-اسلامی چون مجاهدین خلق، و شدت یافتن فعالیت‌های ایدایی و پارتیزانی و نیز تروریستی این گروهها، و رشد و رواج تز «مبارزه مسلحانه»، و همراه با آن تشدید سرکوبگری نیروهای امنیتی و انتظامی هستیم. اما بدون شك یکی از عواملی که در رشد و گسترش نیروهای انقلابی در داخل مملکت در این سالها نقش و سهم عمده و بسزایی داشت، فعالیت نیروهای مخالف رژیم در خارج بود. حضور حضرت امام (ره) در عراق قطب هدایت فعالیت‌های گروههای مذهبی را به نجف اشرف منتقل ساخته بود. در اروپا و آمریکا کنفدراسیون دانشجویان مخالف رژیم به ایجاد نوعی ائتلاف، گرچه گاه شکننده و پریهاهو، عمدتاً بین برخی گروههای چپ و بعضی از ملی‌گرایان توفیق یافته بود.

شاید مهمترین مسئله در تحول اندیشه سیاسی در دهه چهل و پس از قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ در ایران گسترش تفکر سیاسی اسلامی بود و تلاشی که از سوی بعضی متفکران و نظریه‌پردازان برای تطبیق و تطابق اندیشه اسلامی با مسائل روز به عمل آمد. این تحول از سویی به پیدایش سازمان مجاهدین خلق انجامید که شاه با تعبیر «مارکسیستهای اسلامی» از آنها یاد می‌کرد،^{۱۵} و از

○ انجمن‌های متعددی که در جریان انقلاب مشروطه تشکیل شد نخستین تشکیلات شبه حزبی در ایران بود که الگوی آنها نه احزاب سیاسی اروپایی بلکه هسته‌های انقلابی روسی بود.

○ اوج رشد و گسترش
تحزب در دوران پس از
مشروطیت، با غوغای
جنگ جهانی اول و فعالیت
مجلس سوم همزمان بود.
از مجلس چهارم به بعد،
ایران شاهد پدیده مخرّب
شد که باید آن را از موانع
عمده رشد و توسعه
سیاسی به شمار آورد،
یعنی سربرآوردن احزاب
خلق السّاعه و فرمایشی،
بدون هر گونه پایگاه
ایدئولوژیک مشخص و
بدون هر گونه پایگاه
مردمی.

دیگر سو در اوائل دهه پنجاه با ظهور متفکرانی چون دکتر شریعتی به پیدایش و گسترش «مکتب حسینیّه ارشاد» منجر شد. این دو حرکت، همراه با سربرآوردن اندیشمندی چون شهید آیت الله مطهری، شهید بهشتی، شهید دکتر مفتاح، و برخی دیگر در میان روحانیون سنتی، اسلام را به صورت یکی از جاذبه‌های اصلی برای جوانان و دانشجویان دلزده از ملی‌گرایان و مشکوک و مأیوس نسبت به حرکت چپ سنتی درآورد.

با وزش نخستین نسیمهای موافق در «فضای باز سیاسی» که پیروزی دموکراتها در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۶ ایالات متحده آمریکا و سیاست حقوق بشر دولت کارتر، و بیش از همه برداشت و واهمه خود شاه از این تحولات، بر شاه تحمیل نموده بود، گروهها و تشکلهای سیاسی مخفی و زیرزمینی به سوی علنی شدن متمایل شدند و رفته رفته شبانه‌ها و اعلامیه‌های زیراکس شده گروههای مختلف در شهرهای بزرگ کشور دست به دست می‌گشت. اما از نظر تشکیلاتی در میان گروههای انقلابی دو جریان کاملاً متمایز به صورت بارز و مشخص دیده می‌شد: یکی تشکیلات مذهبی، که با بهره‌گیری ماهرانه و حرفه‌ای از شبکه مساجد به فعالیت و به تثبیت نقش رهبری روحانیون در انقلاب مشغول بود؛ دیگری تشکیلات چپی‌ها، و در واقع توده‌ایها، که با سعی در احیای شبکه پیچیده و گسترده قدیمی حزب و توسعه آن با نیروهای جدید (و برپایه شایعاتی که وجود داشت با بهره‌گیری از کمک مستقیم متخصصان شوروی که به همین منظور به ایران آمده بودند) در صدد تحمیل رهبری خود بر دیگر نیروهای چپ، و در دست گرفتن رهبری انقلاب، یا دستکم بعد از آنکه رهبری بلامنازع حضرت امام (ره) مسلم شد، شناخته شدن بعنوان شریکی مساوی در رهبری انقلاب بود.

در این میان عواملی باعث شد که ملیون از قافله پس افتند. در این جا مجالی برای بحث تفصیلی پیرامون این علل و عوامل نیست، اما شاید بتوان پاره‌ای از آنها را اجمالاً به صورت زیر فهرست کرد: ۱- وفاداری ملیون به قانون اساسی مشروطیت که عمری بخاطر آن مبارزه کرده

بودند و در نتیجه حالت تقریباً تقدسی که برای آن قایل بودند. لذا وقتی شعار براندازی رژیم سلطنتی مطرح گردید، ملیون دچار تذبذب و دودلی شدند؛ براندازی شاه یک چیز بود، اما براندازی نظامی که قانون اساسی برای آنها جنبه تقدس یافته بود، ثقیل می‌نمود. ۲- ملیون در همه مبارزاتی که از زمان انقلاب مشروطیت تا آن هنگام داشتند از حمایت روحانیون برخوردار بودند و نقش رهبری سیاسی را در مبارزات مختص و «حق» خود می‌پنداشتند. حتی در مواردی چون مرحوم مدرس نیز کسانی رهبری او را بیشتر ناشی از جنبه ملی و سیاسی او می‌دانستند، تا جنبه مذهبی اش.^{۱۶} اما اینک روحانیون خود رهبری جنبش را - بعنوان «روحانیت» و نه به هیچ عنوان دیگری به دست گرفته بودند و از ملیون انتظار داشتند که این رهبری را بپذیرند و پشت سر آنها حرکت کنند. ملیون ابتدا این را جدی نگرفتند، اما سرانجام سیر حوادث جدی بودن مسئله را ثابت کرد و آنها را به حرکات انفعالی واداشت. ۳- همین نکته در مورد رابطه ملیون با بازار نیز صدق می‌کرد. ملیون که همیشه روحانیت را در کنار خود داشتند، بازار را نیز بعنوان حامی و منبع تأمین مالی مبارزات پست سر خود می‌دیدند. اما این بار بازار هم رهبری روحانیت را پذیرفته و پشت سر روحانیت به حرکت درآمده بود. در این مورد دو نکته قابل تأمل و بررسی است:

نخست آن که شاید همراهی همیشگی روحانیت با ملیون در مبارزات گذشته، ملیون را از توجه به غلبه داشتن صبغه مذهبی بازار بر صبغه ملی آن بازداشته بود؛ دیگر آن که به نظر می‌رسد ملیون، با اتکاء به چند نفر از سران قدیمی بازار، از نیروهای جوان بازار و از تحولی که پس از پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ در بازار پیش آمده بود، و از فعالیت و نفوذ تازه نیروهای مذهبی، بویژه در طبقه جوان بازار، که بتدریج بافت سیاسی بازار را تقریباً یکسره دگرگون کرده بود، غافل مانده بودند. ۴- پذیرش نخست وزیری از سوی شاپور بختیار شکاف عمیقی در رهبری ملیون پدید آورد. پذیرش این مقام از سوی بختیار، به هر علتی که انجام شده باشد - و درباره آن تفسیرها و تعبیرهای متفاوت و مختلفی وجود دارد - و شکاف و اختلاف

عمیقی که این امر در رهبری ملیون انداخت (و درباره علت این اختلاف نیز تعبیرها متفاوت است)، ولو آنکه آن را صوری و مصلحتی فرض کنیم، به هر حال موجب سردرگمی هر چه بیشتر طرفداران و پیروان آنها، و در نتیجه موجب تضعیف بیش از پیش موقعیت آنها در حرکت انقلابی شد. ۵- اما یکی از عمده‌ترین علل تضعیف موقعیت ملیون در انقلاب، و شاید بتوان گفت علت العلیل این امر را باید برداشت و تصور آنها از موقعیت و نفوذ خود در جامعه و در میان توده مردم، و مغایرت این تصور و برداشت با واقعیت امر دانست. رهبران ملیون با خاطره سالهای مصدق و نخستین سالهای پس از سقوط مصدق می‌زیستند؛ خود را وارث مصدق می‌دانستند، و مهمتر از آن خود را مهمترین و اصلی‌ترین نیروی غیر کمونیست مخالف شاه می‌پنداشتند. با این سابقه و برداشت تصور آنها بر آن بود که هر حرکت مردمی یا می‌بایست دست چپی باشد و رهبریش برعهده کمونیستها، یا هر حرکت دیگری جز حرکت کمونیستی که می‌بود نقش رهبری و نفوذ کلام خود را در آن بلامعارض و کاملاً بدیهی می‌دانستند، بویژه با توجه به آنچه در مورد رابطه روحانیت و ملیون گفته شد، هر حرکت سیاسی مردمی را که نشانی از مذهب داشت در حیطه نفوذ و رهبری بلامعارض خود تصور می‌کردند. شاید بخشی از تقصیر این تصور و برداشت غیرواقعی سران ملیون متوجه شاه بود، چرا که به نظر می‌رسد توهم مورد اشاره بین رهبران ملیون و شاه مشترک بود. شاه بزرگترین خطر و تهدید نسبت به قدرت و تاج و تخت خود را از جانب کمونیستها می‌دانست و بعد از کمونیستها، بزرگترین دشمن خود را مصدقیون و سران جبهه ملی می‌پنداشت. از نظر شاه با تحولات فرهنگی-اقتصادی-اجتماعی که پس از سال ۴۱ در ایران روی داده بود روحانیون و نیروهای مذهبی چنان نفوذ و وجهه‌ای مردمی که بتواند مستقلاً سلطنت او را تهدید کند- چه رسد به برانداختن او و نه فقط او که ساقط کردن نظام سلطنتی در ایران- نداشتند. این نظر شاه را اطمینان بخشی‌های اطرافیان، و بویژه صمیمی‌ترین و نزدیکترین یار و مشاورش امیراسدالله علم (تا وقتی زنده بود)، سخت تأیید و

تقویت می‌کرد.^{۱۷} شاه حتی در گروههایی که آنها را «مارکسیست اسلامی» می‌خواند از صفت «مارکسیستی» آنها بود که واهمه داشت، نه از «اسلامی» بودنشان. شاید یکی از بارزترین نمودهای این توهم سلطنت بر باد ده شاه موافقت وی با نقل مکان حضرت امام (ره) به فرانسه در بحبوحه انقلاب بود، که عملاً باعث تسهیل دسترسی انقلابیون و علاقمندان حضرت امام به ایشان، جذب شدن تعداد بسیار بیشتری از مردم به سوی ایشان، تسهیل و تسریع فوق‌العاده ابلاغ پیامها و رهنمودها و دستورها و نظریات حضرت امام به مردم، و در نهایت شتاب گرفتن فوق‌العاده جریان انقلاب شد.^{۱۸} شاه هنوز بر آن باور بود- و احتمالاً تا هنگام مرگ نیز این باور را داشت- که رهبری و هدایت واقعی انقلاب از مسکو صورت می‌پذیرفته^{۱۹} و ظاهر مذهبی و اسلامی آنها تنها برای فریب نه فقط مردم ایران که به نظر او- بویژه برای فریب آمریکا بوده است. احتمالاً شاه بر این پندار بود که شورویها انتقام‌فریبی را که بر سر رضا شاه از انگلیسی‌ها خورده بودند، در این انقلاب از آمریکاییها می‌گیرند! این توهم شاه به برداشت نادرست سران ملیون از نقش و موقعیت خودشان کمک می‌کرد. آنچه به نظر می‌رسد ملیون از آن غافل مانده بودند نفوذ و دامنه حرکتی بود که از دههٔ چهل و بویژه در دههٔ پنجاه از سوی نسل جدیدی از روشنفکران دینی چون آیت الله شهیدمطهری و آیت الله شهیددکترمفتح و دکتر شریعتی آغاز شده و به مکتب «حسینیة ارشاد» نیز معروف بود. این حرکت طیف گسترده‌ای از جوانان و دانشجویان را- که نیروهای بالقوه انقلابی هر جامعه‌ای شمرده می‌شوند- با موفقیت به سوی خود جلب کرد. این جوانان با استشمام رایحهٔ کهنگی و رکود از طرف متولیان رسمی ملت‌گرایی و با بی‌اعتبار شدن نسبی و تدریجی مارکسیسم سنتی در چهارراه سرگردانی، تشنهٔ سخنی نو بودند و در صورت نبودن شق جذّاب دیگری بالاچار آمدگی جذب شدن به سوی مارکسیسم رمانتیک کاسترویی و چه گواری را داشتند، کما آنکه گروهی از آنان نیز بدان سو جذب شدند و به گروههای پارتنزانی چپ مانند فدائیان خلق پیوستند. گذشته از آن، این حرکت

○ با قدرت گرفتن رضاخان احزاب رو به انحطاط گذاشتند و هر چه دیکتاتوری افزایش یافت احزاب کمرنگ‌تر شدند و از مجلس هفتم تا پایان دورهٔ رضاشاه همان صورت ظاهر نیز از میان رفت.

○ تحزب در دوران
دیکتاتوری رضاشاهی
سرکوب شد. پس از مرداد
۱۳۳۲ نیز احزاب نخستین
قربانی سرکوب و
دیکتاتوری بودند.

مذهبی جدید شالوده و اساسی روشنفکرانه و جوان پسند نیز برای مذهب‌یون سنتی فراهم آورد.^{۲۰}

از نظر جامعه‌شناسی سیاسی و تاریخ سیر تفکر سیاسی نیز مهمترین اتفاق آن سالها شاید همین بود: حرکتی که با انتشار مرانامه دموکراتها در حدود سال ۱۳۲۷ ه.ق. (حدود ۱۲۸۸ خورشیدی) با اشاره به «لزوم جدایی قوه روحانی از قوه سیاسی»^{۲۱} در جهت دین‌زدایی از سیاست آغاز شد و در دوران رضاشاه به اوج رسید، و محمدرضاشاه می‌پنداشت با «انقلاب سفید» آن را به فرجام رسانیده است، با مبارزات حضرت امام (ره) در اوایل دههٔ چهل بی‌اعتبار شد. اما به نظر می‌رسید که پایگاه آن مبارزات هنوز همان پایگاه سنتی روحانیت یعنی بازار و توده مردم باشد. تشکیل نهضت آزادی هر چند حاکی از نفوذ مذهب و اندیشهٔ مذهبی در میان روشنفکران بود، اما با نشان از همان پیوند سنتی ملیون و روحانیت داشت، با همان رابطه‌ای که قبلاً به آن اشاره شد، یعنی تفوق صبغهٔ ملی بر صبغهٔ مذهبی. جماعات و گروههایی چون «مؤتلفهٔ اسلامی» نیز به نظر نمی‌رسید مقبولیتی نزد روشنفکران و دانشجویان داشته باشند. دانشگاه هنوز در تیول نیروهای چپ و نیز ملیون چپگرا بود. این چهرهٔ جدید سیاسی اسلام در آینه‌ای چون مکتب «حسینیّهٔ ارشاد» بود که تفکر سیاسی مذهبی را نزد روشنفکران و دانشجویان بعنوان يك آلترناتیو جذاب مطرح ساخت.

باری، به هر تقدیر ملیون سرانجام با واقعیت روبرو و مجبور به پذیرش آن شدند. سران ملیون جدا جدا به پاریس به حضور حضرت امام (ره) شتافتند و رسماً و علناً رهبری عالی معظم له را پذیرفتند. از آن سو، حضرت امام نیز اولاً واقف بودند که در میان روحانیون در آن زمان شمار کسانی که تجربه‌ای در کارهای اجرایی داشته و بتوانند از عهدهٔ ادارهٔ دولت مملکتی در حال انقلاب برآیند به اندازهٔ کافی نیست؛ ثانیاً امام خود را بدرستی و به حق رهبر همهٔ انقلاب می‌دانستند، لذا نمی‌خواستند این شبهه ایجاد شود که ایشان تنها نمایندهٔ روحانیون هستند، یا انقلاب را مختص آن گروه می‌دانند. لذا مهندس مهدی بازرگان از ملیون مبارز و شناخته شدهٔ قدیمی و از بنیانگذاران و ر

هبر نهضت آزادی ایران، و به تعبیری در واقع نماینده ملیون با تمایلات مذهبی را بعنوان نخست‌وزیر و رئیس دولت موقت منصوب فرمودند. این انتصاب موقعیت ملیون را کاملاً بهبود بخشیده و تثبیت کرد، و کابینه‌ای عمدتاً از سران ملیون بعنوان دولت موقت و نخستین دولت انقلاب، و پس از همه‌پرسی دوازدهم فروردین ۱۳۵۸ بعنوان نخستین دولت جمهوری اسلامی ایران آغاز به کار کرد.

اما از همان فردای پیروزی انقلاب جنگ قدرت بین گروهها و جماعات و احزاب مختلفی که هر يك سهمی در پیروزی انقلاب داشتند، یا مدعی چنین سهمی بودند، آغاز شد، به گونه‌ای که در اوضاع و احوال اولیهٔ پس از پیروزی انقلاب هر گروهی ساز خود را می‌زد. هر نهاد و ارگان اداره و سازمانی تحت سلطهٔ گروهی قرار گرفته بود که نه تنها عملاً مستقل و بی‌اعتنا به رأی و نظر دولت و وزیر مربوطه و شورای انقلاب عمل می‌کرد، بلکه در امور سایر نهادها و سازمانها نیز دخالت می‌نمود.^{۲۲}

با اینهمه، و علیرغم تضمین حق فعالیت احزاب سیاسی در قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان در سال ۵۸، نه انتخابات نخستین مجلس خبرگان در سال ۱۳۵۸، و نه نخستین انتخابات مجلس شورای اسلامی در اسفندماه همان سال، و نه هیچ يك از انتخابات بعدی، انتخابات حزبی نبود. منظور از انتخابات حزبی انتخاباتی است که در آن احزاب مختلف سیاسی با ایمان و اعتقاد به اصول مبارزهٔ پارلمانی برای به دست آوردن اکثریت در پارلمان، و از آن طریق در دست گرفتن دولت و قوهٔ اجرایی کشور، یا در مورد احزاب کوچکتر که می‌دانند موقعیتی برای کسب اکثریت ندارند، به امید کسب حداکثر کرسیهای ممکن در پارلمان و مطرح ساختن نظریات خود و اعمال فشار قانونی بر دستگاههای سیاستگذار و اجرایی مملکت، به ارائهٔ فهرست نامزدهای مورد نظر خود بپردازند و برای انتخاب شدن آنها به صورت يك گروه متمرکز و منسجم فعالیت کنند. از زمانی که ایران دارای پارلمان شده شاید تنها یکی دو دوره را بتوان یافت که انتخابات آن بالنسبه رنگی از يك انتخابات حزبی داشته است.

انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی با ایجاد حزب دموکرات ایران توسط قوام السلطنه نخست‌وزیر وقت و فعالیت شدید این حزب دولتی در برابر فعالیت حزب توده و نیز احزاب کوچک و پراکنده دیگر شاید نخستین انتخابات تاریخ ایران بود که رنگ حزبی داشت. در اواسط دهه ۱۳۳۰ نیز شاه، امیراسدالله علم از یاران نزدیک خود را برای مطالعه درباره سیستم دوحزبی انگلستان به آن کشور فرستاد^{۲۳}، و پس از بازگشت علم از این سفر، حزب مردم به رهبری وی (در اواخر اردیبهشت ماه ۱۳۳۶) و حزب ملیون به رهبری دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر وقت (در اواخر بهمن ماه ۱۳۳۶) بعنوان دو حزب سیاسی رسمی کشور تشکیل شد. این دو حزب در انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی در تابستان سال ۱۳۳۹ به رقابت و فعالیت شدید پرداختند، اما دخالت‌های دولت و شهربانی کشور به طرفداری از حزب ملیون وابسته به دولت آنقدر مفتضحانه بود که شاه خود، قبل از تشکیل مجلس، به نمایندگانی که انتخاب شده بودند پیشنهاد کرد استعفا کنند. دکتر اقبال نیز در پی این افتضاح از کار کناره گرفت؛ و در نتیجه، این انتخابات در زمستان همان سال توسط دولت مهندس جعفر شریف‌امامی تجدید شد.^{۲۴} احزاب مردم و ملیون احزابی سفارشی بودند، اما در زمانی به وجود آمدند که شاه هنوز قدرت مطلقه را در کشور به دست نگرفته بود و مجلس هنوز ته مانده استقلال و اعتبار خود را داشت، و این احزاب البته در سطح مجاز نظام سیاسی حاکم قادر به فعالیت بودند. احزاب سیاسی فرمایشی، که در دست راست آنها را «شبه‌حزب سیاسی» (pseudo-political party) بنامیم، مختص کشورهای هستند که به رشد سیاسی و مدنی دست نیافته‌اند و قدرتهای مطلقه حاکم در آنها تنها برای نمایش در برابر افکار عمومی جهان و تظاهر به وجود آزادی و دموکراسی، یا به منظور مشروعیت قانونی بخشیدن به حکومت‌های مطلقه خود و تطبیق شکل ظاهر حکومت با قانون اساسی که در غالب این کشورها وجود آزادی سیاسی و فعالیت احزاب را پیش‌بینی و حتی تضمین نموده است، آنها را ایجاد می‌کنند. این «شبه حزب»ها ویژگی‌هایی چند دارند

که در یک برداشت کلی می‌توان اهم آنها را به اجمال به صورت زیر فهرست کرد و تعمیم بخشید: (۱) این احزاب به خواست قدرت حاکم، و بدون داشتن پایگاهی مردمی و عمومی ایجاد می‌شوند و به اصطلاح «از بالا» شکل می‌گیرند؛ (۲) این احزاب، ولو به شکل حزب مخالف یا اقلیت، عموماً فاقد ایدئولوژی یا آرمان سیاسی - اجتماعی خاصی جدا از ایدئولوژی حکومت بوده و در حقیقت منادی ایدئولوژی و افکار و خواسته‌های حکومتند، و هر چرخشی در ایدئولوژی حکومت و هر تغییر موضعی در قدرت حاکم عیناً به این «شبه احزاب» منتقل و توسط آنها منعکس می‌شود. در واقع «شبه احزاب» در غالب موارد کار کردی در دست عکس کار کرد احزاب سیاسی اصیل دارند. تعاریف و ویژگی‌های گوناگون و مختلفی در مورد احزاب سیاسی و کارکرد آنها داریم. از جمله گفته شده است: «... کار ویژه احزاب آن است که افکار عمومی را در جهت کارایی نظام سیاسی و حکومت از طریق انتقال خواسته‌ها تجهیز نمایند...»^{۲۵} در مورد «شبه احزاب» عکس این مطلب صادق است، یعنی باید گفت «کار ویژه» این «شبه احزاب» تجهیز افکار عمومی در جهت مقاصد حکومت از طریق انتقال خواسته‌ها و اهداف حکومت به مردم است. یا از جمله کارکردهای حزب: «جمع‌بندی خواسته‌های گروهی و ملی در قالب شعارهای مشخص [است] که کل جامعه را قادر می‌سازد نسبت به آن شعارها - و در حقیقت خواسته‌ها - واکنش نشان دهند.»^{۲۶} حال آن که این شبه احزاب خواسته‌ها و اهداف حکومت را در قالب شعارهای مشخص به جامعه منتقل و به این طریق آن را وادار به واکنش مثبت - ولو نمایشی - در جهت تحقق آن اهداف می‌نمایند. و نیز گفته شده است که، «حزب عاملی است که بوسیله آن افکار عمومی به خط‌مشی ملی ترجمه می‌شود...»^{۲۷} اما حزب فرمایشی یا «شبه حزب» عاملی است که بوسیله آن خواسته‌ها و نظریات و خط‌مشی حکومت و اهداف ملی ترجمه می‌شود؛ (۳) از آنجا که این گونه جماعات، یعنی «شبه حزب»ها فاقد آرمان و ایدئولوژی اصیل و پایگاه مردمی می‌باشند، عضویت در آنها نه بر پایه اعتقاد و ایمان یا همسویی و نزدیکی فکری با اهداف و

○ مهم‌ترین مسئله در تحول اندیشه سیاسی در دهه چهارم و پس از قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ در ایران، گسترش تفکر سیاسی اسلامی بود و تلاشی که از سوی برخی متفکران و نظریه پردازان برای تطبیق اندیشه اسلامی با مسائل روز صورت پذیرفت.

○ شاه بزرگ‌ترین خطر و تهدید نسبت به قدرت و تاج و تخت خود را از جانب کمونیست‌ها می‌دانست و پس از کمونیست‌ها، طرفداران مصدق و سران جبهه ملی را بزرگ‌ترین دشمنان خود می‌پنداشت.

آرمانهای حزب، بلکه تنها برپایه منافع شخصی افرادی است که وابستگی به این «شبه احزاب» را وسیله‌ای برای به دست آوردن یا حفظ موقعیت و منصب سیاسی-اجتماعی، منابع مالی و اقتصادی، برخورداری از امتیازات، و نزدیکی به مراجع قدرت حاکمه می‌دانند. وظیفه دیگری که این شبه احزاب عموماً برعهده دارند بسیج توده‌های جامعه به سود اهداف و سیاستهای حاکمیت است. این کارکرد ظاهراً با آنچه در مورد عدم پایگاه مردمی شبه احزاب گفته شد تناقض دارد. اما این مهم از طریق تشکیلات وسیع این شبه احزاب و با استفاده از امکانات گسترده‌ای که حاکمیت در اختیار آنها می‌گذارد، و با درپیش گرفتن سیاست تهدید و تطمیع (همان باصطلاح سیاست «چماق و هویج») عملی می‌شود^{۲۸}، و بدین سان می‌بینیم که با وجود بی‌تفاوتی سیاسی-اجتماعی عمومی و گسترده در این گونه جوامع و احساس بیگانگی اقشار جامعه با حکومت، این شبه احزاب قادرند در صورت لزوم نظایرات چند صدهزار نفری و حتی میلیونی در تأیید و پشتیبانی آن حکومتها برگزار کنند؛ (۴) گاه این شبه احزاب به صورت مقطعی و به خاطر اهداف مقطعی خاصی تشکیل می‌شوند و پس از تحقق اهداف مذکور، یا به هر حال مرتفع شدن آنها، این شبه احزاب نیز علّت وجودی خود را از دست می‌دهند و از میان می‌روند. البته این ویژگی را باید در کنار سایر ویژگیهای شبه احزاب مورد توجه قرار داد، چه خود این ویژگی می‌تواند، اگر نه در مورد احزاب، دستکم در مورد گروههای سیاسی اصیل نیز صدق کند.

ویژگیهای شمرده شده در بالا به هیچ عنوان جامع نیست، اما با توجه به همین چند ویژگی نیز می‌توان تعدادی از این «شبه احزاب» را در تاریخ دموکراسی ایران شناسایی کرد. گذشته از احزاب مردم، ملیون، ایران نوین، رستاخیز، یا حزب تجدد در مجلس پنجم، حتی در گرماگرم نزدیکترین شکل حکومت ایران به دموکراسی، یعنی در دهه ۳۰-۱۳۲۰ نیز شاهد ایجاد یکی از بزرگترین و پرسرصداترین، هر چند از کم عمرترین، این «شبه احزاب» در تاریخ ایران هستیم: حزب دموکرات ایران در مقطعی خاص از تاریخ ایران و با اهدافی خاص، که مهمترین آنها در ظاهر رقابت با

حزب توده، و در واقع، یا شاید افزون بر آن، ایجاد پایگاهی نیرومند و مطمئن و اکثریتی قابل اتکاء برای قوام السلطنه در مجلس یازدهم به منظور حفظ و تداوم صدارت وی و مقاومت در برابر تحریکات و دسیسه‌های دربار در مجلس و در حلقه‌های سیاسی، و در برابر تحریکات و کارشکنی‌ها و اقدامات حزب توده در میان مردم و اقشار مختلف و در خیابانها، بود، به خواست و به دستور احمد قوام-قوام السلطنه-نخست‌وزیر وقت شکل گرفت، و یکشبه، با استفاده از همه امکانات دولتی که فرصت طلبان و منتظر الو کاله‌ها و منتظر الوزاره‌ها بعنوان سرمایه‌گذاری سیاسی در اختیار آن گذاشتند، به حزبی با تشکیلات گسترده و کارآمد تبدیل گردید، و البته به همان سرعت نیز، پس از انجام انتخابات دوره یازدهم و تشکیل مجلس از هم پاشید.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چنان که اشاره شد، وجود و فعالیت احزاب را به رسمیت شناخته است. در نخستین سال تشکیل جمهوری اسلامی و در دوران دولت موقت نیز احزاب مختلف و متعددی اعلام موجودیت کردند، یا پس از سالها فترت فعالیت خود را از سر گرفتند، که از آن جمله می‌توان به تشکیل احزاب جمهوری اسلامی، خلق مسلمان ایران (فروردین ۵۸)، و تجدید یا علنی شدن فعالیت احزاب توده، آزادی، ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران و فدائیان خلق و... اشاره کرد. در این جا دو نکته شایان دقت است: نخست آن که با وجود فعالیت رسمی احزاب مختلف، انتخابات خبرگان و انتخابات دوره اول مجلس شورای اسلامی جنبه حزبی نداشت؛ نکته دوم، و به نظر نگارنده حائز اهمیت، آن که از همان نخستین ماههای پس از انقلاب مبارزه سیاسی سختی بین طرفداران دموکراسی و معتقدان به يك جامعه کنترل شده آغاز شد، و در فضای باز آغاز انقلاب فوراً در سطح جامعه جریان یافت. به هر صورت با خطای سیاسی دولت موقت در مذاکره علنی با برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا در الجزایر، و تقارن زمانی این امر با ورود شاه به خاک آمریکا برای معالجات پزشکی، و در همان حین اشغال سفارت آمریکا در تهران از سوی دانشجویان پیرو

خط امام و گروگانگیری کارکنان سفارت و اعتراض شدید دولت به این امر، نه فقط عمر دولت موقت به سر آمد، که دوره جدیدی در تاریخ انقلاب آغاز شد.

حوادث داخلی و خارجی متعاقب این جریان نیز که مهمترین آنها تجاوز عراق در آخرین روز از شهر یورماه ۵۹، مقاومت مسلحانه مجاهدین خلق در برابر حکومت در آغاز تابستان ۱۳۶۰، و به دنبال آن فرار بنی صدر به خارج و موج گسترده ترورهای وحشیانه سازمان مجاهدین بود، به تحدید و توقف فعالیت، یا زیرزمینی شدن، یا به خارج منتقل شدن فعالیت احزاب سیاسی انجامید.

بررسی نقش اقتصاد در ایجاد، توسعه، توقف، و سرکوب روند دموکراسی در ادوار چهارگانه مذکور نیازمند بحثی مفصل و مشروح است و موضوع باید کارشناسانه مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. آنچه از بررسی اجمالی مسئله می توان دریافت آن است که، گرچه گهگاه در مراحل مختلف روند ایجاد و سرکوب دموکراسی در بعضی ادوار و در مقاطعی خاص، از مسائل اقتصادی استفاده های شعاری و تبلیغی به عمل آمده است، تأثیر عوامل اقتصادی بیشتر ریشه ای و در سلسله روابط علی و رویدادها بوده است، تا تأثیری در سطح ظاهر و ملموس و محسوس حوادث (هرچند که در انقلاب مشروطیت مسئله کمبود و گرانی قند و شلاق خوردن دو نفر از تجار آبرومند بازار تهران به حکم علاءالدوله از بهانه های شروع انقلاب بود). بعنوان مثال، نقش بازار و طبقه بازرگان در انقلاب مشروطیت انکارناپذیر است؛ بطوری که در ادبیات تاریخی مارکسیستی ما، یا ادبیات تاریخی تحت تأثیر آگاهانه یا ناخودآگاه - مارکسیسم، با تطبیق طبقه بازرگانان ما در اوایل قرن بیستم با بورژوازی اروپا در اواخر قرن هیجدهم، سعی شده است انقلاب مشروطیت نیز، به گونه ای در تطبیق با انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب بورژوازی بر ضد فئودالیسم معرفی شود. اینک مجالی برای بحث پیرامون درست یا نادرست بودن چنین قیاسی نیست، اما به هر صورت اصل مسئله و این که طبقه بازرگانان ما از نیروهای اصلی انقلاب مشروطیت - و به هر حال، با همه کژیها و

کاستیهای بعدی، از وراثت و فایده برندگان اصلی آن انقلاب - بوده، و در مقابل اشراف و ملاکان بزرگ، یعنی آنچه فارغ از همه تفاوت های ماهوی و موقعیتی اش با فئودالیسم اروپا به فئودالیسم ایران معروف شده، نوعاً در جبهه مخالف بوده اند، از مسلمات و بدیهیات تاریخ است و جای بحث و شك و شبهه ندارد. نیز باید به این نکته اشاره کرد که بی گمان فقر عمومی و نبود فعالیت های تولیدی مولد کار و ثروت که در اواخر دوران قاجار دامنگیر کشور شده و به صورت مزمن در آمده بود، در ایجاد مسائل و مشکلاتی چون ناامنی راهها و شیوع راهزنی و نیز ناامنی شهرها تأثیر مستقیم داشته است؛ خالی بودن و ورشکستگی کامل و علنی خزانه دولت هم که باعث توقف کامل همه چرخهای مملکت و از جمله نیروی انتظامی شده بود، باعث تشدید این ناامنیها بود. از سوی دیگر، یکی از دلایل اصلی و عمده اقبال عمومی نسبت به قدرت رضاخان سردار سپه و قشون تحت فرمان وی نه فقط از سوی سیاستمداران و دولتمردان وقت، که از جانب عموم مردم و اقشار مختلف جامعه، توفیق وی در ایجاد امنیت نسبی و سرکوب راهزنان و اشرار در شهرها و خارج از شهرها بود، و همین بهانه ایجاد امنیت و سرکوب اشرار بود که بتدریج به سرکوب عمومی انجامید. نمونه دیگر از تأثیرات ملموس تر و عینی تر مسائل اقتصادی در بسط یا سرکوب دموکراسی را می توان در نابسامانی اقتصادی ناشی از تحریمهای انگلستان نسبت به خرید و حمل نفت ایران بعد از ملی شدن صنعت نفت توسط دولت دکتر مصدق دید که بالطبع به نارضایی عمومی انجامید، و همین نارضایی عمومی یکی از عواملی بود که ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را ممکن ساخت. به نظر برخی ناظران و مفسران، کاهش تقاضا در بازار جهانی نفت در سالهای آخر حکومت شاه و تأثیر بحران ساز آن بر اقتصادی که بر اساس پیش بینیهای خوشبینانه برنامه ریزی شده بود، در کنار تورمی که افزایش قیمت نفت در چند سال قبل از آن ایجاد کرده بود، و نیز توزیع ناعادلانه ثروت و درآمد جدید حاصل از افزایش بهای نفت و ظهور ناگهانی مولتی میلیونها یکشبه و طبقه ای تازه به دوران رسیده در سالهای دهه ۱۳۵۰، که با سوءاستفاده از تورم و

○ شاه با صدور دستور انحلال احزاب فرمایشی موجود، پایان دادن به نمایش بیمزه باصطلاح رقابت های حزبی و ایجاد حزب واحد رستاخیز، این نکته را به اثبات رساند که هر چه قدرت دیکتاتوری فزونی می گیرد، تحمل حتی مخالفتها و اقلیت فرمایشی هم دشوارتر می شود.

(۱۳۶)، ص ۱۹۹.

(۶) منصوره اتحادیه، احزاب سیاسی در مجلس سوم، (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱)، ص ۱۶ به نقل از روزنامه رعد، شماره ۱۰۰، سلخ جمادی الثانی ۱۳۳۳ ه.ق.

(۷) همان.

(۸) همان، فصل ۴

(۹) همان.

(۱۰) محمد (مطبع الدوله) حجازی، زیبا.

(۱۱) شاید با اندکی کلی‌نگری و تعمیم‌بیتوان این انگیزه انفعالی را در تشکیل هسته اولیه همه احزاب محافظه‌کار جهان، بویژه در قرون ۱۹ و ۲۰ میلادی، از هنگامی که اندیشه‌های جدید، بخصوص تفکرات اجتماعی و سوسیالیستی جدید، در صدد تغییر مناسبات اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جوامع برآمدند، مشاهده کرد. هرچند این نبرد، نبرد بین تغییر و طرفداران تغییر با محافظه‌کاری و طرفداران حفظ مناسبات و نهادهای اجتماعی و اقتصادی، به تعبیری به قدمت خود تاریخ است، اما در اینجا منظور ما تبلور و تجلی آن در شکل احزاب سیاسی نو است.

البته بدیهی است که محافظه‌کاران عمدتاً کسان و گروه‌هایی بوده‌اند و هستند که مناسبات و نهادهای موجود به نفع آنهاست، و از این رو در غالب جوامع قشر مرفه و ذینفوذ را پرچمدار محافظه‌کاری می‌بینیم. گاه دیده می‌شود که محافظه‌کاران، «انقلابی» تر از هر حزب و گروه انقلابی عمل می‌کنند، مانند عملکر در یگان و دولت جمهوریخواه او نه تنها در زمینه دیپلماسی بین‌المللی، که حتی در زمینه اقتصاد داخلی آمریکا. اما باید توجه داشت که هدف اینگونه اعمال حفظ مناسبات و نهادهای سنتی است و جلوگیری از تغییر و تحول در آنها. این بحث مجال دیگری می‌طلبد، تنها ذکر این نکته ضروری است که گروه‌های محافظه‌کار همانقدر با گروه‌های دست راستی افراطی متفاوتند و مغایرت دارند که با چپ افراطی، و راست افراطی همانقدر انقلابی و خواستار تغییر و تحول مناسبات و نهادهاست که چپ انقلابی.

(۱۲) منصوره اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، فصل ۲.

(۱۳) ر.ک.: اعترافات سران حزب توده ایران، ج ۱، (تهران: نگره، ۱۳۷۵)؛ احسان طبری، کژراهه (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶)؛ خاطرات نورالدین کیانوری، (تهران: دیدگاه، ۱۳۷۱).

به جیب زدن قسمتی از درآمدهای جدید نفتی، نه به کارهای تولیدی، که به واسطه‌گری و باصطلاح «سفته‌بازی» روی آورده و نه فقط اقتصاد، که فرهنگ، «دلالی» را جایگزین اقتصاد و فرهنگ «تولید» ساختند، و سهم، نفوذ و جایگاهی که این طبقه نوپا در حکومت به دست آوردند، همه آنها از جمله عواملی بود که به نارضائیهای عمومی دامن زد و گروه بیشتری از مردم را که می‌پنداشتند سهم و حق عادلانه آنها از درآمد نفت پایمال شده است به سوی انقلاب متمایل ساخت. آنچه به این مسئله و به این بُعد از انقلاب تأثیر بیشتری می‌بخشید برداشتها و تعبیر و تفسیرهایی بود که مردم از بعضی سخنان سران و رهبران انقلاب در مورد اینگونه بیعدالتیهای اقتصادی به عمل می‌آوردند، و در محیط هیجان‌زده و انقلابی آن روز چنین برداشتها و تفسیری بسرعت برق و باد در میان عموم مردم شایع می‌شد. البته تحقق برخی از این وعده‌ها جزو آرمانهای انقلاب و حضرت امام(ره) بود که حتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز بازتاب و انعکاس یافته است.^{۲۹} به هر حال، اینها نمونه‌هایی از تأثیرات ملموس تر و عینی تر مسائل اقتصادی در روند دموکراسی بود، که بررسی کلی آن نیازمند غور و بررسی ریشه‌ای و جامعتری است.

ادامه دارد

زیر نویس‌ها

(۱) از جمله ر.ک.: علی شریعتی، «شیعه، یک حزب تمام»، مجموعه آثار، ج ۷.

(۲) احسان شریعتی در گفتگو با روزنامه جامعه، شماره ۹۲، دوشنبه ۱ تیر ۱۳۷۷.

(۳) از جمله ر.ک.: حسین تبریزنیا، علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران، (تهران: نشر بین‌الملل، ۱۳۷۱)، ص ۲۲۸.

(۴) فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ج ۲، مجلس اول و بحران آزادی، (تهران: نشر روشنگران، بی‌تا)، ص ۲۲۵ به نقل از اسناد وزارت خارجه انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۶ دسامبر ۱۹۰۷.

(۵) منصوره اتحادیه (نظام مافی)، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، (تهران: نشر گستره،

○ حرکتی که با انتشار مرامنامه دموکراتها در حدود سال ۱۲۸۸ ه. ش. در زمینه دین‌زدایی از سیاست آغاز شد و در دوران رضاشاه به اوج رسید، و محمدرضا شاه می‌پنداشت آن را به فرجام رسانده است، بامبارزات حضرت امام(ره) بی‌اعتبار شد.

۱۴) برای آگاهی از بعضی حساسیتهای شاه در این مورد ر.ك. امیراسدالله علم، یادداشتهای علم، ج ۲، ویرایش و مقدمه دکتر علینقی عالیخانی، (تهران: کتابسرا، ۱۳۷۷)، صص ۲۲۸-۲۴۲، بویژه ۳۰۳، و بسیاری موارد دیگر در همین جلد و جلد های دیگر.

۱۵) «سازمان مجاهدین خلق» در بدو تأسیس و تشکیل از رگه‌هایی از اندیشه اسلامی انقلابی برخوردار بود، و حمایت شخصیتی چون مجاهد نستوه مرحوم آیت‌الله طالقانی (طاب ثراه) از آن وجود چنین اندیشه‌ای را تأیید و امیدواری به رشد آن را در سازمان تقویت می‌کرد. اما ظاهراً بعدها تحولات مختلفی در آن ایجاد شد و پس از تصفیه‌های خونین درون گروهی سرانجام در زمان پیروزی انقلاب جمعی بر سازمان سلطه و حاکمیت یافتند که آن را به چیزی تبدیل کردند که بدرستی به «سازمان منافقین خلق» شهره شد. از «مجاهد خلق» بودنشان همین بس که در دوران جنگ تحمیلی، هنگامی که رژیم صدام فرزندان شجاع این «خلق» را به خاک و خون می‌کشید و ناجوانمردانه با سلاح شیمیایی آنها را به شهادتی دردناک می‌رسانید، این «خلقیها» با پناه بردن به دامان تنگین صدام و بازی کردن نقش «مشاور مزدور» برای دشمنان این خلق، ماهیت واقعی خود را بر همه دنیا آشکار کردند.

۱۶) از جمله ر.ك. ملك الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۲، و نیز مهندس مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت، چاپ سوم، ص ۱۹. ۱۷) ر.ك. یادداشتهای علم، از جمله ج ۱، صص ۱۶۳، ۲۷۱... و ج ۲، صص ۳۷۸، ۹۰-۳۸، ۳۶-۴ و ج ۳ نیز در بعضی صفحات... علم که در زمان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نخست‌وزیر بود و مسئولیت کامل سرکوب قیام را برعهده داشت، باور کامل داشت و این باور را به شاه نیز منتقل کرده بود. که با سرکوب قیام ۱۵ خرداد جبهه روحانیت سیاسی مخالف نظام را بطور کامل نابود و برای همیشه سرکوب کرده است.

۱۸) ابوالحسن بنی‌صدر مدعی است که حکومت شاه خود ترتیب انتقال حضرت امام را به پاریس داده بود. ر.ك. انقلاب ایران به روایت رادیو بی.بی.سی، زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، (تهران: طرح نو ۱۳۷۲)، صص ۲۴۸-۲۴۹.

۱۹) برای نمونه‌هایی از تجلی این باور شاه که هر حرکت اعتراض آمیزی را مربوط به کمونیستها و

منشأ آن را در خارج می‌دانست، بنگرید به یادداشتهای علم.

۲۰) خود نگارنده اگر اشتباه نکنم کتاب ولایت فقیه حضرت امام(ره) را برای نخستین بار در سال ۱۹۷۰ یا ۱۹۷۱، زمانی که در آمریکا دانشجوی بودم، دیدم آن هم از طریق دوستی که آن زمان در دانشگاه برکلی کالیفرنیا - که در آن زمان به نظر می‌رسید از مراکز عمده دانشجویان چپ‌گرای ایرانی است - تحصیل می‌کرد و برای دیدار نزد نگارنده که در آن هنگام در کالج بوستون به تحصیل مشغول بودم، آمده بود.

۲۱) منصوره اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، ص ۲۰۱.

۲۲) ر.ك. احمد سمیعی، طلوع و غروب دولت موقت، (تهران: شب‌بویز، ۱۳۷۱). برای مثال، سپاه پاسداران تازه تأسیس شده رسماً اعلام کرد که جز از شورای انقلاب از هیچکس و هیچ نهاد و هیچ مرجع دیگری فرمان نمی‌پذیرد. (همان، ص ۹۶).

۲۳) یادداشتهای علم، ج ۲ ص ۸۹. ۲۴) برای روزشمار وقایع آن ایام ر.ك. دکتر باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ج ۲، (تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۰) ذیل سالهای مربوطه.

۲۵) علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران، ص ۴۰. بدهی است منظور از انتقال خواسته‌ها در عبارت نقل شده، انتقال خواسته‌های جامعه و عموم مردم به دولت و حکومت است.

۲۶) همان، ص ۴۲.

۲۷) همان، ص ۶۲.

۲۸) نکته جالب در مورد این مطلب آخر، یعنی «سیاست چماق و هویج» آن است که معمولاً این سیاست نه بطور مستقیم، بلکه با استفاده از روانشناسی اجتماعی توده‌ها در جوامعی که به رشد مدنی لازم دست نیافته‌اند. و در نتیجه بستر مناسب برای ایجاد و رشد «شبه احزاب» را فراهم آورده‌اند. یعنی با فشار روانی بر توده‌ها از طریق رواج گسترده «شایعه» تنبیهات مختلف برای قشرهای مختلف جامعه در صورت عدم مشارکت، و نیز شایعه امکان برخورداری از امتیازات مختلف برای همکاری کنندگان، اعمال می‌گردد، بدون آنکه برای «شبه حزب» و گردانندگانش تعهد مستقیمی ایجاد کند.

۲۹) از جمله ر.ك. به اصل سی‌ام قانون اساسی درباره تحصیل رایگان، یا اصل سی‌یکم درباره مسکن. و نیز بنگرید به متن سخنان حضرت امام در تاریخ نهم فروردین ماه ۱۳۵۸.

○ احزاب سیاسی فرمایشی که درست تر است آنها را «شبه حزب سیاسی» بنامیم، مختص کشورهای هستند که به رشد سیاسی و مدنی دست نیافته‌اند و در بیشتر موارد کار کردی درست عکس کار کرد احزاب سیاسی اصیل دارند.